

فرهنگ پویا و فرهنگ مومیائی شده

اثر خسرو گل سرخی

در برابر آن مجموعه ای که به آن فرهنگ پویا می گوئیم، فرهنگ دیگری وجود دارد که می توان به آن فرهنگ مومیائی شده اطلاق کرد. فرهنگ پویا مدام در حال تغییر و تکامل و دوباره زائی است و باعث تسلط و آگاهی ی بیشتر انسان به جهان پیرامون و نیز مهار بیشتر نیروهای طبیعت به نفع انسان می شود، ولی فرهنگ مومیائی شده بی حرکت، ایستا، خرافی و عامل مؤثر خواب کردن توده هاست و چنین است که این فرهنگ در استراتژی ی کشورهای استعمار زده جای بسیار چشم گیری دارد.

فراعنه ی مصر را به خاطر آورید که پس از آن همه ستم گری ها و اعمال قدرت جابرانه به رنجبران و برده گان، اینک با جسمی دست نخورده از دل خاک ها کشف می شوند. این فرعون دست نخورده، که خاک ویران اش نکرده، دیگر آن فرعون نیست که برده گان به دستور او گره را از جای برمی کنند، تا گور عظیم و مجلل اش را رو به آفتاب بنا کنند. این فرعون با ظرفی سفالی از دوران خویش که به همراه او کشف می شود، همسان است. از نظر رابطه با انسان هر دو لالند و وجه تمایزی ندارند، فرهنگ مومیائی شده بی شباهت به این فرعون نیست. با این تفاوت که فرعون «عظیم الشان!» را می توان در کمال آسوده گی به آب نیل سپرد ولی این فرهنگ مومیائی شده را مادامی که سیستم های استعماری و غارت گران انحصارطلب وجود دارند، نمی توان.

اینک ببینیم این فرهنگ مومیائی شده چگونه چیزی است و چه نیروی بازدارنده ی بزرگی است در برابر بالنده گی ی فرهنگ پویا و مترقی.

فرهنگ مومیائی شده، خود را در پس این آیه ی پطرس رسول پنهان کرده: «ای نوکران، مطیع آقایان خود باشید با کمال ترس، نه فقط صالحان و مهربانان را، بلکه کج خلقان را نیز». فرهنگ مومیائی شده، دهنه بر هر گونه موج های عملی برای رها شدن از یوغ استثمار می زند، یکی از عوامل مؤثر پابرجائی ی سیستم های سوداگرانه است. بی تردید سوداگران حرفه ای هم جلودار مرگ این عامل مؤثر نخواهند بود.

زیرا که فرهنگ مومیائی شده خواب مصنوعی و موقت می آفریند، ایستائی و تداوم عدم آگاهی ی توده ها را به حقوق سیاسی و اقتصادی تضمین می کند و بلاخره بهره کنشی های مدام و بی دغدغه از توده ها و غارت نیروها و منابع آنان را برای سوداگران حرفه ای میسر می گرداند.

انحصارطلبان غارت گر بدین نتیجه رسیده اند که باید برای بهره برداری ی رایگان هر چه بیشتر از نیروهای انسانی و چپاول منابع ملل محروم، آنان را در خواب مصنوعی و در چارچوبی خرافی، بدوی و بی تحرک و آرام نگاه داشت. فرهنگ مومیائی شده همین چارچوب است و مددکار این بهره برداری و این غارت. سوداگران حرفه ای با درک این ضرورت که برای حفظ موجودیت خویش می باید جلودار قوه ی محرکه ی تاریخ ملل محروم بود، در عصر ما در رجعت به گذشته و ثبات گرائی جری تر و مصمم تر شده اند و در برابر نضج گرفتن فرهنگ پویا و مترقی و جنبش عوامل بومی ی آن، پاسخ گویی چون مسلسل جسته اند. سوداگران حرفه ای، فرهنگ مومیائی شده را چونان کیک جشن تولد فرزندشان می پندارند. به تعداد سالیان برگزیده به دورش شمع می افروزند و کیک را البته نه میان مدعوین خاص، بل سخاوت مندانه با اعمال هرگونه زور و تجاوز، تبلیغات و اتخاذ روش های غیرانسانی میان توده های محروم تقسیم می کنند! تا شاید تاریخ را به نفع خویش متوقف کنند! این کیک همچنان که جشن سوداگران حرفه ای را می آراید و شادکامی برای شان دربر دارد، برای توده های درمانده تلخی و فقر و بیماری و مرگ و رنجی مداوم به ارمغان خواهد آورد.

فرهنگ مومیائی شده پژواکی ندارد، چون خود را با گذشته های دور پیوند می زند، هراسی در دل اربابان ایجاد نمی کند، چون بازدارنده ی آگاهی ی توده ها به حق خویش است. لال و مجسمه وار است زیرا که تنها به درد تزئین و اثبات بی ریشه بودن محرومان و پرتاب آنان به اعماق قرون می آید.

ضرب المثلی داریم که می گوید: «چوب به مُرده زدن کار درستی نیست». کار سوداگران حرفه ای هم تجلیل از مُرده گان است، از سنت ها و اخلاق و آثار و بناهای مخروبه ی آن ها. سوداگران حرفه ای کفش های از پای مانده را چنان مرمت و دوباره سازی می کنند که ارزش قرار گرفتن در پشت و بترین را به آن می بخشند.

بنای فرهنگ مومیائی شده از خشت های همبسته شکل می گیرد، خشت های بزرگ شده و میان تهی، که همه سر از یک قالب در می آورند. این خشت ها هر یک به نوعی و در لحظه ای در دریچه ها و روزنه هایی که گذرگاه نسیم اندیشه های مترقی است، قرار می گیرند. با گرفته شدن موقتی ی این دریچه ها و روزنه ها، فرهنگ مومیائی شده شکل دسته گلی را به خود می گیرد که هم به جشن بُرده می شود و هم به عزا. این خاصیت دوگونه، دیرباوران را دچار تردید می کند و خوش باوران را شیفته. سوداگران حرفه ای، فرهنگ مومیائی شده را

در هر زمینه جاسازی می‌کنند. از آموزش تا اخلاق اجتماعی، از هنر و ادبیات و ... تا هر زمینه‌ای که در تحقیق توده‌ها مؤثرتر و کاری‌تر باشد.

در جوامعی که سوداگران حرفه‌ی در پشت فرهنگ مومیایی شده چونان گرگی‌ها موضع گرفته‌اند، هر بخشی از فرهنگ در این جوامع مفهومی خاص دارد و پیشبرد و نوگرایی‌ی فرهنگ جامعه مفهومی دیگر. یکی از مفاهیم خاص این فرهنگ آن است که در جهت تکامل تاریخی‌ی جامعه حرکت نمی‌کند، بل هدف‌اش در توقف تاریخ و باز گرفتن هرگونه جنبش از قوای محرکه‌ی تاریخ است.

با چند مورد مثال از دور و نزدیک به مسئله‌ی «سواد»، که سوداگران حرفه‌ی آن را برای غارت‌های بیشتر در چنگ گرفته‌اند، مسائل بیشتر بر ملا می‌شود و حقایق افزونی فاش می‌گردد:

گروه‌هایی از مردم ستم‌دیده‌ی «هائیتی» هر روز در صف طویلی می‌ایستند تا «خون» خود را برای دو روز بیشتر زنده ماندن به کمپانی‌های آمریکائی به فروشند. «هائیتی» از اعضای سازمان ملل است و عضو حقوق بشر. اگر از همین حکومت خون ریز سؤال شود که در برابر وام‌هایی که می‌گیرند و منابع ملی را هر چه بیشتر برای پورسانتی افزون‌تر به غارتگران می‌سپارند، برای مردم گرسنه و فرهنگ آن چه کرده‌اید یا چه می‌کنید، بلافاصله آمار‌ی از کسانی که باسواد شده‌اند، در اختیار سازمان «یونسکو» قرار می‌دهند. بر همین اساس است که ناگهان از طرف «یونسکو» کشوری مثل «کامبوج» در پیکار با بی‌سوادی ستوده می‌شود!

بدین ترتیب، در عصر ما تنها مسئله‌ی که بیش از همه، خون ریزان غارت‌گر آن را به عنوان رشد فرهنگی و افزایش شعور اجتماعی‌ی یک ملت، برای پوشاندن چپاول خویش، مطرح می‌کنند مسئله‌ی «سواد» است.

نظام حاکم آرژانتین در فاصله‌ی سال‌های ۷۰-۱۹۳۰ یعنی در فاصله‌ی چهار سال، به جای آن که بودجه‌ی فرهنگی و رشد آن افزایش یافته باشد، بودجه‌ی فرهنگی‌اش را لز ۲۴/۵ درصد به ۸ درصد کاهش داده است. اما در برابر این کاهش بودجه‌ی فرهنگی، برای پاسداری‌ی بی‌چون و چرای منافع امپریالیسم، یک سوم بودجه‌ی خود را به تقویت ارتش بخشیده است. این ارتش که بودجه‌ی فزاینده‌ی آن را با خود می‌برد، هرگز متوجه دشمن خارجی نیست، بل تنها برای سرکوبی‌ی خلق آرژانتین است.

انحصارطلبان غارت‌گر امپریالیسم و دست‌نشانده‌گان آن‌ها در آرژانتین چنین تشخیص داده‌اند که تنها قدرت ارتش و نیروی سرکوب‌کننده‌ی پلیسی‌ی آن می‌تواند منافع‌شان را تضمین کند و چنین است که فرهنگ خلق برای‌شان به پیشیزی نمی‌ارزد، و پورسانتی از غارت خود را که اختصاص به فرهنگ می‌دادند، از آن بازمی‌گیرند و برای تقویت نیروهای سرکوب‌کننده‌ی مردم صرف می‌کنند. حالا اگر از چنین نظام حاکم در باره‌ی وضع فرهنگی‌ی خلق آرژانتین سؤال شود، بی‌تردید همان جوابی را می‌دهند که «هائیتی»، «کامبوج» و یا هر رژیم دیگری که در یوغ امپریالیسم است می‌دهد. آنان بلافاصله به افزایش درصد بی‌سوادان و مبارزه با بی‌سوادی اشاره می‌کنند و تا آن جا که ممکن است درصد افراد باسواد را با آمار‌ی صد برابر واقعیت گزارش می‌کنند. نشریه‌ی فرهنگی‌ی یونسکو در این زمینه چنین می‌نویسد:

«حکومت‌هایی که از آن‌ها تقاضای آمار در این زمینه می‌شود، طبیعتاً مایل‌اند وضع آموزش خود را به درخشان‌ترین صورت نشان دهند. معذالک، طبق تخمین محتاطانه‌ی سازمان ملل، جمع‌کنونی‌ی بی‌سوادان بالاتر از ۱۵ سال به حدود هشتصد میلیون نفر می‌رسد».

با توجه بدین نکته‌ی روشن‌گر نشریه‌ی فرهنگی‌ی یونسکو، اگر ما به خواهیم به بلندگوها و نشریات تبلیغاتی‌ی پاره‌ای از کشورهای استعماری‌ی تحت سلطه‌ی امپریالیسم گوش فرا دهیم، یا بی‌سوادی ریشه‌کن شده و یا در حال از میان رفتن است.

سوداگران حرفه‌ی، خوب دریافته‌اند که کارگری که وقوف به حقوق اجتماعی و سیاسی‌ی خویش نداشته باشد، بهتر می‌تواند بهره دهد. می‌توانند بودجه‌ی فرهنگی‌ی او را کاهش دهند، حتا قطع کنند. زیرا که در این صورت، رنجبری که تنها در پی نان خالی، برای از گرسنگی نمردن، است در برابر نیرویش برای انجام کار توان فرسای مونتاز منابع انحصارطلبان غارت‌گر سه تا پنج ریال می‌گیرد و اعتراضی نیز نتواند کرد، زیرا که نخست جوخه‌های آتش در انتظار اوست و بعد بی‌کارانی هستند که حتا حاضرند کم‌تر از او دستمزد دریافت دارند و همان کار را انجام دهند.

مسئله‌ی «سواد» دستاویزی است برای امپریالیسم و کارگزاران آن، نوعی فرهنگ تقلبی و تظاهر به آموزش خواندن و نوشتن را در کشورهای تحت سلطه‌ی خویش تبلیغ کنند و از انسان به عنوان یک پیچ و مهره‌ی بی‌مقدار برای تولید بیشتر سود بگیرند. به سادگی می‌توان دریافت که جای آموزش، که باید برای آگاهی‌ی انسان به جهان پیرامون و شناخت نیروهای طبیعت و حقوق خویش برای بهزیستی به کار آید، نوعی تظاهر فرهنگی‌ی حاکم بر محیط می‌شود.

در این تظاهر فرهنگی، تنها افزایش ساختگی ی درصد با سوادان مهم است. چندی پیش و «همین قلم»، در مقاله ای این انسان را بدین گونه توجیه کرد: انسان تا عوامل جهت دهنده ی زندگی را باز نشناسد، در هر جهتی که زندگی ی او جریان گیرد، فکر می کند حقیقت همین واقعیت شکل گرفته در شرایط زیستی ی اوست. در نتیجه بدون هیچ تفرکی به آن چه که هست- و نباید باشد- گردن می نهد. اکثریت محروم از فرهنگ و فاقد آگاهی به حقوق خود، نمونه ی صادق انسانی است که هیچ گاه عوامل واقعی و اصلی ی جهت دهنده ی زندگی ی خویش را نشناخته است.

در برابر چنین انسانی بی دفاع، اینک ببینیم که گسترش سواد و به قول آقایان «معجزه ی فرهنگ» چه گونه چیزی است.

گسترش «فرهنگ»! در حد آموختن الفباست که نتیجه اش خواندن و نوشتن است. در این گسترش «فرهنگ»! از میان بردن جهل، سنت های دست و پا گیر و آگاه کردن انسان به جهان پیرامون و شرایط زیستی ی او هیچ محلی ندارد. کلاس هایی دایر می شود با معلمان گرسنه و نیازمند، که خود از فرهنگ مومیائی شده برخاسته اند. معلم «سواد» دارد یعنی خواندن و نوشتن می داند، اما به علل اساسی ی تهیدستی ی خویش واقف نیست. او چون «مدرک تحصیلی» را تنها برای امرار معاش گرفته، این «مدرک» برایش تنها حکم جواز کسب یک مغازه دار را دارد. او از زندگی، تنها «گذران» را می داند و گرسنه نماندن را، پس در این جا با کسی که «سواد» ندارد، می بینیم که تا چه پایه نزدیک می شود.

این معلم درآمدی بسیار اندک دارد، از معلمان استثنائی در این جا در می گذریم. او در کلاس حق ندارد که چیزی جز الفبا بگوید، زیرا که آن وقت جایش در کلاس یا اداره ای که زندگی ی او را تأمین می کند، نیست. جای او در قفس های سیمانی، تاریک خانه ها، سلول ها با اعمال شاقه است. پس معلمی که می داند آموزش و پرورش چه؟ و پیکار با بی سوادی چه مفهومی دارد، نه آن که در وضعیتی چنین وجود ندارند، نه، وجود دارند (نمونه ی صادق آن صمد بهرنگی در ایران است)، ولی عملاً از کارشان جلوگیری می شود. بگذریم از معلمانی که شناسنامه های روستائیان را بی آن که به آنان حتی خواندن و نوشتن یاد دهند، باز می گیرند تا آمار بیشتری به دست دهند و پول بیشتری بگیرند.

بدون پرسش از شما، هنگامی که سوداگران حرفه ای سخن از رشد فرهنگی به میان می آورند، هدف های آنان را خوب می توانید دریابید که غرض از رشد فرهنگی ی توده ها که آنان سنگش را به سینه می زنند، بی تردید فراگیری ی «بابا نان ندارد» است در حالی که رشد فرهنگی هرگز نه می تواند در حد یادگیری ی «بابا نان ندارد» باشد و نه هرگز می تواند در حد فراگیری ی خواندن و نوشتن متوقف ماند. هنگامی که بدین حقیقت آشکار رسیدیم، به وضعیت مللی که فرهنگ مومیائی شده در آن همچنان می تواند هستی داشته باشد، پی می بریم: قدر مسلم در این گونه جوامع، کار کارگزاران امپریالیسم برای توجیه کردن و ام هایی که می گیرند، برای چپاول هر چه بیشتر منابع ملی و تحکیم موقع سیاست خارجی، دست به این گونه تظاهر فرهنگی و روش های دل سوزانه برای ملت ها می زنند. جای بسی شگفتی است که در بطن چنین تظاهر فرهنگی و چنین آموزشی که قبل از آن که معلم و کلاس و شاگرد داشته باشد، اداره و حوزه، شعبه و کارمند دارد. تازه منافعی نیز عاید می شود که باز این منافع به طراحان این روش دل سوزانه باز می گردد!

حالا ببینیم این روش آموزش در جامعه چه گونه تعبیر می شود و اصلاً چه می کند!

این روش از سوئی باعث فریب پاره ای از نویسندگان و هنرمندان بورژوازی جامعه، کارگزاران بوروکراسی ی وضعیت موجود و خلاصه فریب کسانی می شود که با اندک اضافی ی حقوق در قطب راضی قرار می گیرند و از جانب دیگر هیچ گرهی را در زندگی ی یک روستایی نمی گشاید. این گونه باسواد شدن، جهل او را از میان نمی برد، خرافی بودن او را محو نمی کند. به سطح فرهنگ و شعور اجتماعی ی او چیزی نمی افزاید. تنها ممکن است بدین کار آید که اطلاعیه های رسمی ی دولتی را با زبانی شکسته بسته به خواند و احیاناً به کمک دوستان خود سر از اطلاعیه ای درآورد که برای دست گیری ی یک چریک خلق منتشر شده است. در چنین لحظاتی نویسنده ی ملل استعمارزده می باید بسیار هوشیار باشد و تصور نکند که با اکثریتی «باسواد» روبروست و هر پیام، نشانه و تمثیل او را می تواند اکثریت دریابد. باید یادآور شد که هیچ تغییری در نظام فکری ی جامعه ایجاد نشده است، جز تحمیق هر چه بیش تر آنان و مقروض کردن کارگران و گرفتار کردن شان به افساط و خلاصه تقویت روحیه ی سوداگری. فراگیری ی الفبا، خواندن و نوشتن در حد امضاء و رویت چک و سفته و اوراق قرضه هیچ گاه باعث آن نخواهد شد که قابلیت معنوی ی مردم یا حد درک و فهم حقوق سیاسی و اجتماعی ی آنان افزایش یابد.

نشریه ی فرهنگی ی یونسکو در این خصوص می نویسد:

«یونسکو تکرار می کند که آموزش باید "فونکسیونل" یا به تعبیری سود بخش باشد والا به درد نخواهد خورد. آموزش خواندن و نوشتن در یک کشور معین به حداکثر ممکن از افراد و در کوتاه ترین زمان، اقدامی عالی و افتخار آمیز به نظر می رسد. ولی در واقع اگر این ظرفیت تازه، بخشی از زندگی ی آن افراد نشود، اقدام زیان بخشی در قبال آن ها صورت گرفته است. خودتان را جای آن ها بگذارید: چه چیز مایوس کننده تر از این که این عملیات "سحرآمیز" یعنی خواندن و نوشتن را یاد بگیرید و در پایان کشف کنید که هیچ فایده ئی برای زندگی تان نداشته است» .

با توجه بدین گفته ی نشریه ی فرهنگی ی یونسکو می توانیم دریابیم که هیچ حادثه ای در زندگی ی او رخ نداده است. او همچنان با همان درگیری های اقتصادی در جای خویش متوقف است:

« بر اثر هجوم گدا از شهرهای مجاور به رودس تعدادی از مردم زنگ در خانه های شان را باز کردند. مدتی است گدایان سمج، خیابان ها و خانه های رودس را قرق کرده اند، مرتباً زنگ در خانه ها را به صدا درمی آورند و تقاضای خوراکی و پول می کنند. گدایان سمج رودس تا چیزی نگیرند دست از روی شاسی ی زنگ خانه ها برنمی دارند و این سماجت به جایی رسیده که تعدادی از مردم برای خلاصی از صدای بی موقع زنگ در، آن را باز کردند و خیال خودشان را راحت کردند. روزهای یک شنبه ی هر هفته که بازار روز رودس تشکیل می شود، بازار عوض مشتری پُر از گداست. - روزنامه ی کیهان، شماره ی ۸۷۲۱-۵۱/۵» .

آیا او با همان سنت های دست و پا گیر، همان جهل و خرافات اینک درگیر نیست؟

« صندوق نذورات اولین چیزی بود که پس از شایع شدن معجزه برپا شد، اما در واقع معجزه ای در کار نبود. درخت توتی در لولمان رشت بر سر مزار آقا سید حسین فلاح اشک می ریزد. از این درخت هر روز بر " بقعه غریب" باران می بارد عده ای دختر و زن و مرد بر گرد مزار آقا جمع شده، شمع روشن کرده اند، توی "صندوق نذورات" پول می ریزند و زیر لب ورد می خوانند. چهره های پاک روستائی از هیجان با اشک خیس بود! زنان به نرده های چوبی ی دور آرمگاه و تنه و شاخه های تتومند توت چنگ می زدند، پارچه می بستند و ... تا گره کور زندگی شان باز شود. جوانکی با نگاه معترضانه به ما غرید که عکس نگیرید، گناه است ... یکی می گفت دیروز دختری که شک کرده بود، دچار خون دماغ شد! هر کس چیزی می گوید! حرف هایی که از دیگران شنیده اند ... ، از بانیان صندوق نذورات می پرسد: قطرات آب از کی شروع به ریزش کرده و از کجا؟ می گویند ... صدها زن و مرد و کودک برای دیدن معجزه ی آقا از سراسر روستاهای پیرامون به این دهکده هجوم آوردند. پیش از این معجزه هم زنان و دختران و به ندرت پسران روستائی شب های جمعه به زیارت می آمدند، ولی الان فرق می کند. همه می آیند و شمع روشن می کنند ... با دست یکی از شاخه های درخت را که هزاران حشره ی ریز سبز رنگ آن را پوشانده است نشان می دهد ... به تتاوب هر پنج ثانیه و گاهی کم تر یا بیش تر، از انتهای دم این حشرات که به زبان محلی "چکوله" نام دارد، قطره ی آبی خارج می شود و به زمین می ریزد ... راز معجزه روشن شد ... معجزه ی قلابی که نظایری نیز دارد ... عده ای از ساده دلی و زودباوری ی روستائیان استفاده می کنند تا با علم کردن یکی از این معجزات دروغین به نان و نوائی برسند. - شماره ی ۸۷۲۱ روزنامه ی کیهان .

در جوامعی که فرهنگ مومیائی شده سایه گسترده است، نظام حاکم در پی ی جهش و آگاهی ی توده ها و رهائی ی آنان از جهل و نادانی نیست، بل همه ی کوشش نظام در این است که به تاریخ حالتی ایستا دهد، خرافات و جهل را ماندگارتر گرداند تا با تسلط بیشتر، از این ثبات به تواند در جهت مستحکم کردن منافع و ریشه های قدرت خویش سود افزون تری بگیرد.

ولی آیا عمر این فرهنگ مومیائی شده و پابرجائی ی نظام هایی که این فرهنگ را سپر قدرت خویش کرده اند، ادامه خواهد یافت و ابدی خواهد بود؟ سوداگران حرفه ای می توانند قوه ی محرکه ی تاریخ را کندتر کنند، می توانند بیش از پیش گذشته دوست و ثبات گرا باشند. زیرا که در سنگرها سلاح به دست دارند، ولی از آن جائی که هیچ نیرویی جلودار قوه ی محرکه تاریخ و سیر تکامل آن نمی تواند باشد و انسان در طبیعت نیز عاملی بی حرکت و ایستا نیست و دائم بر اساس شکل تضادها و دگرگونی ی آن ها در حال تغییر تکاپو و تکامل است، در سطح آموزش و فرهنگ بشارت چریک های فرهنگی می دهد و تولد فرهنگ پویا آغاز می شود. با این فرهنگ است که توده های رنجبر فراگرد می آیند، علل نیازمندی های خود را باز می شناسند، پیکار را آغاز می کنند، می نویسند نه آن چه که فرهنگ مومیائی شده دیکته کرده است، سرود می سرایند نه نزدیک به آن چه که برای شان سروده اند. با باز شناسی ی حقوق خویش، خود حاکم بر زندگی ی خود می شوند، نظم مومیائی شده را بر هم می زنند و چنین است که با آزادی از نظم استثمارگر، تولد دوباره ی ملتی آغاز می شود و فرهنگ پویا نیز خون و هستی خواهد گرفت و چون توفانی همه ی خون ریزان غارت گر را به زباله دانی ی تاریخ خواهد سپرد.